

انسان کامل از منظر ابن عربی و امام خمینی رحمه الله

چکیده

پس از توحید، انسان کامل مهم ترین بحث در عرفان نظری به حساب می آید و عارفان درباره آن از جهات متعدد، حقایق سودمندی را مطرح و تبیین کرده است. از این رو در این مقاله ساحت نظری انسان کامل را با تأکید بر دیدگاه شیخ اکبر و امام خمینی رحمه الله بررسی و تحلیل کرده ایم.

جهان بینی ابن عربی بر دو اساس استوار است: یکی حق سبحان است و دیگری انسان کامل. وی واضح اصطلاح «انسان کامل» بوده و نخستین کسی است که در عرفان اسلامی این اصطلاح را در کتاب های خود، مانند الفتوحات المکیه و فصوص الحکم به کار برده است.

امام خمینی رحمه الله، در بسیاری از تألیفاتش در باب انسان کامل سخنانی عمیقی بیان کرده است. وی انسان کامل را در آثار مختلف خویش پرفروغ جلوه داده است. گرچه نظریه انسان کامل به صورت پراکنده در آثار ایشان آمده است، با جمع آوری و تحلیل آرای ایشان، به نتایج خوبی می توان دست یافت.

انسان کامل از نظر عرفا، صورت کامل خدا و آینه تام اسما و صفات اوست. او واسطه حق و خلق است و به علت وجود او، فیض خدا به جهان و جهانیان می رسد و به سبب وجود او، وجود آنان باقی می ماند.

واژگان کلیدی: انسان کامل، ولی، وجود منبسط، ابن عربی، امام خمینی رحمه الله

۱. تبیین موضوع: تعریف انسان کامل

۱.۱. انسان کامل از نظر ابن عربی

در آغاز بحث، درباره مفهوم انسان کامل از دیدگاه ابن عربی، این نکته را باید در نظر داشته که ابن عربی انسان را در دو سطح لحاظ می کند. در نظر گرفتن این تمایز از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا اگر آن را نادیده بگیریم، به آسانی دچار سردرگمی خواهیم شد.

۱. سطح کونی: در این سطح، انسان اساس هستی شمرده می‌شود. در زبان منطق می‌توانیم بگوییم که موضوع آن نوع انسان است. انسان در این مقطع، کامل‌ترین موجود در میان موجودات جهان است؛ زیرا به صورت خداست. در این سطح، انسان در ذات خود کامل است. «انسان» انسان کامل است. انسان کامل به این مفهوم، عصاره و روح کل جهان هستی است. موجودی است برخواسته از او و دربرگیرنده همه عناصری که در جهان جلوه‌گر است. انسان به‌طور خلاصه کون جامع است.

۲. سطح فردی: به‌عکس سطح اول، در این سطح انسان به معنای فردی انسانی است و همه انسان‌ها به‌طور یکسان کامل نیستند. از این منظر، میان انسان‌ها درجاتی وجود دارد و تنها گروه اندکی از ایشان سزاوارند که انسان کامل خوانده شوند. بیشتر انسان‌ها با کامل بودن فاصله دارند.

بحث حاضر به انسان کامل، چنان‌که در مفهوم اول فهمیده می‌شود، اختصاص دارد. چنان‌که روشن است، انسان در نخستین سطح از این دو سطح، عصاره کل جهان است. او به این مفهوم کون جامع خوانده می‌شود.

ابن عربی در همین مقطع، درباب تعریف و حقیقت انسان کامل سخن و بیانی عمیق دارد. کلام او با کلمات زیر آغاز می‌شود: «آنگاه که خدای سبحان خواست که از حیث اسمای حسنائش که در شمارش نایند، اعیان این اسما را یا اگر خواستی می‌توانی بگویی که حق خواست عین خود را در کون جامعی که همه امر را دربر داشته باشد، ببیند و بدان سر خویش بر خود پدیدار گرداند، [آدم را به‌وجود آورد].»^۱

ابن عربی کلام را با این نکته آغاز می‌کند که مشیت الهی برای آفرینش جهان و به‌خصوص انسان در مرحله حق مطلق واقع نشد؛ بلکه مشیت برای آفرینش به‌دلیل سائقه‌ای درونی و جوهری بود که در اسما و صفات حسنا وجود داشت. حق به‌لحاظ ذات مطلق خود در استغناست و به‌خودی‌خود یا برای خود طلب هیچ‌گونه عمل آفرینندگی ندارد. این اسمای حسنا هست که وجود جهان را در خواست کند.

ابن عربی در باب ۷ کتاب *الفتوحات المکیه* می‌گوید:

خداوند سبحان خودش را به اسمی از اسمای نخواند، مگر اینکه حظی از آن اسم را در وجود انسان قرار داد که انسان به اندازه لیاقتش می‌تواند آن اسم را در عالم ظاهر سازد و به

همین دلیل، بعضی از عرفا حدیث «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صَوْرَتِهِ» (کلینی) را به مطالب مذکور تأویل کرده‌اند. پس خداوند انسان را به سبب جامعیت اسمای الهی خلیفه خود در زمین قرار داده است.^۲

بنابر آنچه یاد شد، تعریف و حقیقت انسان کامل از نظر ابن عربی این است که انسان کامل کون جامع و اکمل مجالی خداوند و مظهر اسم اعظم است. او صورت حق است و به وجود او اسرار الهی در مظهر هویدا می‌شود و همه عالم با تمام ذراتش و جمیع اسرارش قائم به حقیقت انسان کامل است. لذا برای انسان کامل صورت کامل و جامع بین جمع وجودی و تفرقه کونیه است. انسان کامل افضل از جمیع ماسوی‌الله است؛ زیرا جامع جمیع صفات کمالی کلمات وجودیه است. به همین دلیل خلیفه‌الله است و خلافت بر همه مکونات از آن اوست. انسان کامل مظهر اسم‌الله و مرآت جهان‌نمای حق است. او مجلای فیض حق سبحان است و موجودات دیگر به وسیله او نور می‌گیرند. نسبت او به حق مانند نسبت مردمک چشم است به چشم و نسبتش به عالم، مانند نسبت فصّ خاتم به خاتم است. او حافظ و خزانه‌دار اسرار الهی است. خزائن و اسرار الهی به طور تفصیل در عالم وجود و به طور جمع در انسان کامل مطوی است. او برزخ بین وجوب و امکان است؛ چه اینکه مرآت جامع بین صفات قدم و بین صفات حادث است. او واسطه بین حق و خلق است؛ زیرا به سبب او فیض حق و مدد الهی که سبب بقای ماسوی‌الله است، به همه عوالم ملک و ملکوت می‌رسد.

۲.۱. انسان کامل از نظر امام خمینی رحمه‌الله

امام خمینی درباره تعریف و حقیقت انسان کامل می‌گوید: «انسان کامل همچنان که آیینۀ حق‌نماست و خدای سبحان، ذات خود را در آن مشاهده می‌کند، آیینۀ شهود تمام عالم هستی نیز است.»^۳

از این عبارات حضرت امام به وضوح در می‌یابیم که از منظر او، انسان کامل مانند آینه‌ای است که دو چهره دارد: در یک چهره آن اسما و صفات الهی ظهور و تجلی می‌کند و خدای سبحان خود را در آیینۀ حق‌نمای او شهود می‌کند و در چهره دیگر آن، عالم هستی را با تمام اوصاف و کمالات وجودی نشان می‌دهد. بدین لحاظ حضرت امام با اشکال بر سخنان قیصری در تبیین کلام ابن عربی می‌گوید:

آنچه که انسان عین است که شارح ذکر کرده، مقصود شیخ نیست؛ بلکه هدف شیخ آن است که چون نشئه انسانی از گستردگی و عمومیت برخوردار است، لذا تمام شئون اسمایی و اعیانی را شامل گردیده و همه حقایق الهی و موجودات هستی را تحت سیطره دارد. پس می‌تواند که آئینه شهود همه حقایق عالم بوده و برای حق سبحانه جهت شهود اشیا به منزله مردمک چشم برای انسان است.^۴

«تمام بودن» در هر چیز، متناسب با خود آن چیز است؛ مثلاً تمام بودن «علم» به آن است که حقایق را به‌طور تام کشف کند؛ آنچنان که جهالت یا حجاب داشتن با آن در نیامیخته باشد و تمام بودن «نور» به آن است که تاریکی و کدورت به آن آمیخته نشده باشد؛ به عبارت دیگر، خالص و مبرابودن هر چیز است از چیزهایی که مقابل اوست و صرافت و خلوص است در شئون و جهاتی که مربوط به خود او و کمالاتش است.

انسان کامل، چون مظهر جمیع اسما و صفات و مربوط حق تعالی چون رب خود، کون جامع است و مظهریت آن از اسمی زاید بر اسمی نیست و دارای مقام وسطیت و برزخیت کبراست و سیرش بر طریقه مستقیمیه و وسطیه اسم جامع است و سایر اکوان، هر یک اسمی از اسمای محیط یا غیر محیط در آن‌ها متصرف است و مظهر همان اسم هستند، و بدء و عود آن‌ها به همان اسم است و اسم مقابل آن در بطون است و متصرف در آن نیست، مگر به وجه احدیت جمع اسما که بیان آن مناسب این مقام نیست. پس حق تعالی به مقام «اسم جامع» و «رب الانسان»، بر صراط مستقیم است. چنانچه فرماید: «ان ربی علی صراط مستقیم».^۵ یعنی مقام وسطیت و جامعیت بدون فضل صفتی بر صفتی و ظهور اسمی دون اسمی و مربوط آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است، بدون تفاضل مقامی از مقامی و شأنی از شأنی. چنانچه در معراج صعودی حقیقی و غایت وصول به مقام قرب، پس از عرض عبودیت و ارجاع هر عبادت و عبودیتی از هر عابدی به ذات مقدس و قصر اعانت در جمیع مقامات قبض و بسط به آن ذات مقدس بقوله «ایاک نعبد و ایاک نستعین»^۶ عرض کند: «اهدنا الصراط المستقیم»^۷ و این «صراط» همان صراطی است که «رب الانسان

الکامل» بر آن است. آن بر وجه ظاهری و ربوبیت و این بر وجه مظهریت و ربوبیت.^۸

حضرت امام نیز دربارهٔ اینکه عالم ملک، مقدمهٔ وجود انسان کامل و انسان کامل غایت خلقت است، می‌گوید:

چنانچه در محال خود مبرهن است و نظر به افعال جزئیّه نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان، «عالم غیب مطلق» است. چنانچه در قدسیّات وارد است: «یابن آدم خلقت الأشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی» (=ای پسر آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم) و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران، علی نبینا و آله و علیه السلام، فرماید: «واصطنعتک لنفسی» (=و تو را برای خود ساختم)^۹ و نیز فرماید: «و انا اخترتک» (=و من تو را برگزیدم)^{۱۰} پس، انسان مخلوق لاجل الله و ساخته شده برای ذات مقدس اوست و از میان موجودات، او مصطفی و مختار است.^{۱۱}

پس انسان کامل کسی است که در عالم امکان، موجودی برتر از او نیست. تمام مراتب موجودات در قوس نزول از تعینات حقیقت انسان کامل است و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای همهٔ مظاهر و جامع جمیع مراتب است. بنابراین، تمامی حقایق عقلانی و رقایق برزخی آن‌ها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و زمانی به کتاب مسطور و امثال آن یاد می‌شود، همه و همه نفس حقیقت انسان کامل و از اجزای ذات او هستند و در واقع، حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه‌ای از درجات، تعیین خاص و اسم مخصوص حاصل کرده، بدین سبب واجد حقیقت انسان کامل است که آثار تمام تعینات را به حقیقت خود اسناد داده است. بنابراین انسان کامل موجودی است که نه تنها علت ایجاد عالم، بلکه سبب بقای هستی عالم نیز می‌باشد و فیض الهی در پرتوی چنین موجودی بر نظام عالم و آدم فرو می‌ریزد.

۱،۲،۱. جایگاه انسان کامل در نظام هستی از منظر امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله حقایق ژرفی را در مبحث جایگاه انسان کامل در نظام هستی بیان کرده است. از نظر حضرت امام، انسان کامل به لحاظ برخورداری از جامعیت و سعهٔ وجودی، نسخهٔ جامع و کامل تمام نظام هستی است؛ به گونه‌ای که همهٔ مراتب عقلی و مثالی و حسی و عوالم غیب و شهود و آنچه در آن‌هاست، در او منطوی است. حضرت امام می‌گوید:

بدان انسان وجود کاملی است که جامع همه مراتب عقلی و مثالی و حسی بوده و عوالم غیب و شهود و آنچه در آن‌هاست، در او منطوق است؛ چنانچه خداوند متعال فرموده: «و همه اسمها را به آدم آموخت» و مولای ما و همه موحدین، چنین فرموده: «آیا می‌پنداری که تو ذره کوچکی هستی و حال آن‌که عالم اکبر در تو پیچیده شده؟» پس انسان با ملک، ملک است و با ملکوت، ملکوت و با جبروت، جبروت. و از حضرت علی و امام صادق علیهما السلام روایت شده که «بدان که صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداست بر مخلوقاتش و او همان کتابی است که پروردگار با دو دست خود نگاشته و همان بنای بلند است که با حکمت خود آن را بنا نهاده و اوست مجموعه صورت‌های عالمیان و چکیده لوح محفوظ و شاهد بر هر غایبی و راه مستقیم به هر نیکی و صراط کشیده شده میان بهشت و جهنم.^{۱۲}

از حق واحد من جمیع الجهات، جز واحد صادر نمی‌شود؛ ولی آن واحد صادر از حق، به اعتبار جامعیت وجودی مکتسب از حق، کامل‌ترین موجودات است. آن واحد نزد حکما عقل کلی و نزد عرفا وجود منبسط است. ارتباط حق با جزئیات و وجود عالم بعد از عدم، ملازم با نسب و اضافاتی است که از ارتباط اسمای حق با اشیا حاصل می‌آید. از مجموع اسمای حق، مجموع عالم صادر می‌شود. حق واحد به وحدت حقیقی، دارای نسب و شئون متکثر است. کثرات خارجی نیز دارای احدیتی ثابت است که از نسبت و اضافات، کثرت وجودی حاصل شده است. اسما به اعتبار هیبت و انس، منقسم به اسمای جمالیه و جلالیه است. هر موجودی تابع اسمی یا اسمای متعدد است و آدم (انسان کامل) معلم به جمیع اسمای حق است.

۸

بنابراین، برای هر یک از اسمای الهی در حضرت واحدیت، صورتی است تابع تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه، به واسطه حب ذاتی و طلب مفاتیح غیب «التي لا يعلمها الا هو»^{۱۳} (= و جز او، کسی آن‌ها را نمی‌داند) و آن صورت را «عین ثابت» در اصطلاح اهل‌الله گویند و به این تجلی به فیض اقدس، اولاً تعینات اسمائیه حاصل آید و به نفس همین تعین اسمی، صور اسمایی که اعیان ثابته است، محقق می‌شود و اول اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد و مرآت آن تجلی شود، اسم اعظم جامع الهی

و مقام مسمای «الله» است که در وجهه غیبیه، عین تجلی به فیض اقدس است و در تجلی ظهوری کمال جلا و استجلا، عین مقام جمع واحدیت به اعتباری و کثرت اسمائیه به اعتباری است و تعین اسم جامع و صورت آن عبارت از عین ثابت انسان کامل و «حقیقت محمدیه» است. چنانچه مظهر تجلی عینی فیض اقدس فیض مقدس است و مظهر تجلی مقام واحدیت، مقام الوهیت است و مظهر تجلی عین ثابت انسان کامل، روح اعظم است و سایر موجودات اسمائیه و علمیه و عینیه مظاهر کلی و جزئی این حقایق و رقایق است.

از اینجا معلوم می‌شود که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است؛ چنانچه به این معنا در کتاب و سنت بسیار اشاره شده است: قال تعالی: «و علم آدم الاسماء کلها» و این تعلیم الهی به تخمیر غیبی جمعی بیدی الجمال و الجلال، نسبت به باطن آدم واقع شد در حضرت واحدیت؛ چنانچه تخمیر صورت و ظاهر او در عالم شهادت به ظهور یدی الجلال و الجمال به مظهریت طبیعت واقع شد.^{۱۴}

شناسائی حقیقت انسان، شناسائی همه اسمای حق است. تعقل حقیقت انسان، عین تعقل همه مراتب وجود است. چون مراتب وجودی منحصر در پنج مرتبه از وجود است، عوالم جامع حقایق وجودی، منحصر در پنج مرتبه است که اهل معرفت از آن به حضرات خمس تعبیر کرده‌اند. این پنج حضرت جای بروز حق است.

اول حضرت غیب مطلق که عالم آن عالم اعیان ثابته است که از آن به غیب‌الغیوب و عنقای مغرب تعبیر کرده‌اند. در این مقام شامخ، نه از اسم خبری است و نه از اعیان و مظاهر، هیچ متعینی به این مرتبه راه ندارد. دوم حضرت شهادت که مقابل حضرت غیب است و عالم آن عالم ملک است. سوم حضرت غیب مضاف که بر دو قسم است: یکی آنکه نزدیک به غیب مطلق است و عالم آن عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه است و دیگری که چهارمی در این پنج حضرت است، آنکه اقرب و نزدیک‌تر به عالم شهادت است و عالم آن عالم مثال است و پنجم حضرت جامعه که جامع چهار حضرات است و عالم آن، عالم انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. انسان کامل، چون از طرفی، متصل به عالم اعیان ثابته است و ظهور اعیان در خارج به واسطه اسماست و اسما محاط باسم

اعظم و اسم جامع است و انسان کامل به حسب ذات متجلی در جمیع اسماست، چنین حقیقتی قهراً مظهر مقام و مرتبه احدیت است.

انسان کامل که خلیفه الله است، جامع جمیع مراتب عالم و غایت قصوای عالم وجود و مقصد اقصای خلقت بنی آدم و جمیع خلائق ارضی و سماوی بوده و همه کائنات در تحت نفاذ حکم و امر او می باشند. بنابراین، چون او وجود جامع و خلیفه خدا در زمین های [مخلوقات] و نشانه و آیت او بر عالمیان است، پس او گرامی ترین آیات خدا و بزرگ ترین حجت های اوست؛ چنانچه از مولا و آقایمان امیرالمؤمنین و با از سرورمان حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: «صورت انسانی بزرگ ترین حجت خداوند بر مخلوقاتش است و او همان کتابی است که حق با دو دست خود نگاشته و او مجموع صورت های عالمیان است.» پس، انسان [کامل] با وحدت خود واجد همه مراتب غیب و شهود بوده، با بساطتش جامع همه کتاب های الهی است.^{۱۵}

حضرت امام رحمه الله در بخشی از شرح دعای پور فیض سحر نیز درباره مقام مشیت و در شرح فراز «اللهم انی اسئلك من مشیتک بامضاها و کل مشیتک ماضیه اللهم انی اسئلك بمشیتک کله» این مطلب را مطرح می کند که همه موجودات، مظاهر حق سبحانه و تعین مشیت او هستند. تمام سلسله وجود، از عوالم غیب و شهود، همگی از تعین های مشیت و مظاهر آن است و نسبت مشیت به همه آن ها نسبتی مساوی است؛ هرچند نسبت آن ها به مشیت مختلف است. بنابر طریقه عرفای شامخین رضوان الله علیهم مشیت نخستین صادر از مصدر غیب است و سایر مراتب وجود به توسط مشیت موجود شده است؛ چنان که در روایت کافی است از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام که فرمود: «خداوند مشیت را به خودی خودش آفرید. سپس اشیا را به وسیله مشیت آفرید.»^{۱۶}

از دقت در مضمون این حدیث شریف و حقایقی که اصحاب سر و حقیقت و ارباب سلوک و طریقت بیان کرده اند، استفاده می شود که در تمام مراتب خلقی، به جز مشیت مطلقه الهی، موجودی نیست و موجودی که بالذات موجود است و از همه تعین ها مجرد است، همان مشیت است و وحدت حقه ظلی که ظل وحدت حقه حقیقی است، مخصوص مشیت است و اما تعینات، پس بوی وجود به مشامشان نرسیده؛ بلکه همگی سرایی هستند که تشنه آن را

آب می‌پندارد «و نیستند آن‌ها مگر نام‌هایی که شما و پدران آن نام‌ها را گذاشته‌اید و خداوند حجتی بر آن‌ها نازل نکرده است» «و به‌جز وجه او، همه چیز هالک و نابودند.»^{۱۷}

به اعتباری، دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا؛ دوم مقام برزخ؛ سوم مقام عقل و آخرت و در انسان کامل این سه مقام یکی مقام تعینات مظاهر است و یکی مقام مشیت مطلقه که برزخ‌البرازخ است و به اعتباری مقام عماست و یکی مقام احدیت جمع اسماست و در آیه شریفه بسم‌الله اشاره به این سه مقام تواند بود: «الله» مقام احدیت جمع است و «اسم» که مقام برزخیت کبراست و تعینات رحمانی و رحیمی مشیت.^{۱۸}

مطلب دیگر در این باب این است که انسان کامل به‌دلیل برخورداری از خلافت و ولایت الهی، با عالم و آدم معیت دارد؛ زیرا احاطه قیومی به حقایق عالم از خواص و آثار ولایت است. پس جهان هستی با معیت قیومی انسان کامل قائم و دائم است؛ زیرا انسان کامل مظهر معیت قیومی حق سبحانه است. بدین بیان که یکی از خواص وحدت ذاتی، معیت قیومی با کثرات است و از باب حضور همه چیز در نزد او و احاطه قیومی وی بر همه اشیا، هیچ چیزی از دیدگاه او پنهان نیست. نه تنها علم او به هستی تعلق می‌گیرد؛ بلکه تمام مراتب و مشاهد وجودی، درجات علم اویند. به‌همین دلیل، همه اشیا مراتب سمع، بصر، اراده و قدرت او هستند. امام خمینی رحمه‌الله در این باره می‌گوید:

عین ثابت انسان کامل در ظهور به مرتبه جامعیت و ظاهر نمودن صور اسمایی در نشئه علمی، خلیفه اعظم خداوند است... و اگر عین ثابت انسانی نبود، هیچ‌یک از اعیان ثابته ظهور نمی‌یافت و اگر ظهور عین ثابت انسانی نبود، هیچ‌یک از اعیان خارجی ظهور نمی‌یافت و درهای رحمت الهی گشوده نمی‌شد. پس، به‌وسیله عین ثابت، انسانی اول به آخر پیوسته و آخر به اول مرتبط شد و به‌همین دلیل معیت او با همه اعیان «معیت قیومی» است.^{۱۹}

انسان کامل از اینکه مظهر همه اسما و صفات حق سبحانه است، می‌تواند مظهر معیت قیومی خدای متعال با همه چیز و همه کس باشد؛ از این رو، امام خمینی در این مطلب می‌گوید: اینک امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «كنت مع الانبياء باطنا و مع رسول الله ظاهرا»، از آن جهت است که حضرت علی علیه‌السلام صاحب ولایت مطلقه کلیه است و ولایت، باطن خلافت و ولایت مطلقه کلیه، باطن خلافت مطلقه کلیه

است. از این حیث، حضرت به لحاظ برخورداری از مقام ولایت کلیه، در باطن با همه افراد همراه بوده و شاهد اعمال همگان است؛ بلکه با همه چیز معیت دارد و معیت قیومی او جلوه‌ای از معیت قیومی حق سبحانه می‌باشد. اما اینکه روایت معیت را به انبیا اختصاص داده، به این دلیل است که ولایت در انبیا بیشتر است.^{۲۰}

بنابراین، با توجه به معیت قیومی انسان کامل با نظام آفرینش، بسیاری از معارف دینی جایگاه خاص خود را پیدا می‌کند. اسرار زیادی از حقایق الهی پدیدار می‌شود که از جمله آن‌ها، سریان نور محمدی و ولایت علوی در ذرات وجود از عالم ارواح تا به عالم اجسام است؛ زیرا یکی از حقایق بسیار ظریف که در صحف کریمه اهل معرفت درباره انسان کامل عنوان شده است، همین است که قطب عالم وجود و حقیقت انسان کامل باید در همه مراتب وجود سیر کرده و در جمیع حقایق تجلی کند. چون اعیان و مظاهر جمیع مراتب وجودی به تبع ظهور و تجلی انسان کامل، در جمیع مظاهر اسمای حسنا و صفات علیا ظهور می‌یابد و هر علتی تمام حقیقت معلول خود است، با شیئی زائد، حقیقت انسان باین اعتبار با جمیع حقایق وجود دارد و از حیطة وجود او هیچ حقیقتی خارج نیست.

بحث دیگری که درباره جایگاه انسان کامل در نظام هستی درخور بررسی است و در ره‌آورد فکری امام خمینی نیز به آن توجه شده است، هماهنگی انسان کامل به عنوان کتاب تکوینی الهی با کتاب تدوین حق، یعنی قرآن کریم است. براساس این هماهنگی، او نوعاً از انسان کامل به عنوان وجود عینی قرآن کریم یاد می‌کند.

آخرین مطلبی که درباره جایگاه انسان کامل در نظام هستی از منظر امام خمینی در اینجا بحث می‌کنیم، این است که انسان کامل واسطه در رجوع و معاد موجودات به سوی حق تعالی است؛ یعنی همان‌طور که ابتدای خلقت موجودات از حضرت غیب توسط انسان کامل صورت گرفته است، بازگشت موجودات به سوی حق تعالی نیز، توسط انسان کامل صورت می‌پذیرد. حضرت امام در این باره می‌گوید:

بازگشت موجودات به سوی خداوند متعال، توسط ولی مطلق که صاحب نفس کلی الهی و دارای مرتبه عقل است، صورت می‌پذیرد و موجودات به منزله قوا و اعضا و ابزار و اجزای انسان کامل‌اند. پس همان‌طور که ابتدای خلقتشان از

حضرت غیب، توسط رب انسان کامل و در حضرت شهادت توسط نفس انسان کامل صورت گرفته، بازگشت و ختمشان نیز به همان صورت خواهد بود.^{۲۱}

بنابراین، معاد و رجوع انسان کامل الی الله و من الله و فی الله است؛ چنانچه در قرآن فرماید: «انَّ الینا ایا بهم ثمَّ انَّ علینا حسابهم .»^{۲۲} و سایر موجودات به توسط انسان کامل رجوع به حق کنند؛ بلکه مرجع و معاد آن‌ها به انسان کامل است. چنانچه در زیارت جامعه که اظهار شمه‌ای از مقامات ولایت را فرموده، می‌فرماید: «وایاب الخلق إلیکم و حسابهم علیکم .» و می‌فرماید: «بکم فتح الله و بکم یختم». و این سرّی از اسرار توحید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود، تعین و انبیتی ندارد؛ بلکه خود از اسمای حسنا و اسم اعظم است؛ چنانچه اشاره به این معنا در قرآن و احادیث بسیار است.^{۲۳}

۲. مصداق‌های انسان کامل و رابطه آن با ولایت و نبوت

۱.۲. دیدگاه ابن عربی

شیخ محی‌الدین ابن عربی درباره مصداق انسان کامل سخنانی بسیار مطرح کرده است. او در نظریه معروف خود در باب انسان کامل، روشن‌ترین ارتباط بین ظهور کامل وجود و نقش انسان در عالم را ترسیم می‌کند. انسان‌های کامل که در برابر انسان حیوان قرار دارند، از یک نظر، هر صفت ستودنی انسان را تجسم می‌بخشند. آن‌ها نمونه‌های حکمت انسانی و رحمت و همه خوبی‌های اخلاقی و روحی هستند. آن‌ها اشخاص و جامعه را به بالاترین حد توازن و هماهنگی با خیر اقصا هدایت می‌کنند. آن‌ها به‌عنوان خلیفه‌های حق سبحانه در جامعه عمل کرده و مردم را به برترین سعادت در جهان دیگر رهبری می‌کنند. ظهور انسانی آن‌ها را می‌توان در قالب انبیا و اولیای خدا مشاهده کرد.

۱۳

انسان کامل که در لسان ابن عربی، انسان حقیقی نیز نام گرفته است، حقیقت محمدیه است. ابن عربی درباره معرفی مصداق یا مصادیق انسان کامل چنین می‌گوید:

سپس خداوند سبحان به نور خودش به آن هباء تجلی نمود، صاحبان افکار، آن را هیولای کل می‌نامند که عالم، تمامش در آن از جهت قوه و صلاحیت می‌باشد؛ لذا هر موجودی در آن هباء، برحسب قوه و استعدادش از آن (عالم) می‌پذیرد.

آن گونه که زوایای خانه نور چراغ را می‌پذیرد و به مقدار نزدیک‌بودنش بدان نور، تابش و قبولش اشتداد و قوت می‌یابد. خداوند می‌فرماید: مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغ می‌باشد؛^{۲۴} لذا نورش را به چراغ تشبیه کرده است. در آن هبء نزدیک‌ترین موجود، از نظر قبول، جز حقیقت محمد(ص)، کسی دیگری نبود که به نام عقل نامیده می‌شود. بنابراین او سید و سرور عالم، بدون استثنا و نخستین ظاهر و هویدای در وجود است. پس وجودش از آن نور الهی و از هبء و از حقیقت کلی است. عین (شریفش) در هبء پدید آمد و عین عالم از تجلی او. نزدیک‌ترین فرد به او، علی بن ابی‌طالب، امام عالم و سرّ تمام انبیاء، بود.^{۲۵}

شیخ، کامل‌ترین انسان کامل را اولیاءالله «محمدی» می‌نامد. آن‌ها وارث جمیع علوم و ویژگی‌های خاص پیامبرند و در عالی‌ترین مقامات انسانی، در مقام بی‌مقام، مقیم‌اند. اینجاست که می‌توان گفت آن‌ها همه کمالات وجود را تحقق بخشیده‌اند. در نتیجه هیچ کمال خاصی بر آن‌ها تفوق و برتری ندارد. سایر اولیاءالله محکوم اسمای خاص الهی یا کمالات خاص وجود هستند. کمالات خاصی مثل علم، کلام، کرم، عدل، رحمت، عشق، حلم، شکر، ثبات و مانند آن. ولی اولیاءالله محمدی هر اسم الهی را در وجه کامل آن در عین حفظ اعتدالی که نتیجه ذات ناشناختنی خود وجود است، تحقق می‌بخشند. به این ترتیب هیچ اسمی و هیچ کمالی و هیچ مقامی ذات آن‌ها را محدود و معین نمی‌کند. از سوی دیگر، آن‌ها حق هر موقفی را کاملاً ادا می‌کنند؛ زیرا حقیقت اصلی و غایی وجود را ظاهر می‌سازند. آن‌ها هم مثل ذات خدا ناشناختی و باطن ذواتشان دست نیافتنی است؛ هرچند که لبریز از هر گونه خیر و خوبی است که بتوان تصور کرد.

۱۴

بنابراین همه انبیا و رسل از آدم صفی و نوح و ابراهیم و موسی تا عیسای مسیح ﷺ، مظاهر آن حقیقت و نواب^{۲۶} و ورثه او هستند که مقام نبوت برای محمد ﷺ (حقیقت محمدی) متحقق بوده؛ در حالی که هنوز آدم وجود نداشته است که نبوت برای محمد ﷺ پیش از همه انبیا و از جمله آدم، حاصل شد و اگرچه صورت طبیعی انسانی برای انبیا و از جمله آدم، قبل از حصول آن برای محمد ﷺ حاصل بوده است.^{۲۷} پس آدم ابوالاجسام انسانی و محمد ﷺ ابوالورثه است. از آدم تا خاتم ورثه و هر شرعی که در هر زمانی ظاهر می‌شود و هر علمی که در نبی و ولی ظهور می‌یابد، آن میراث محمدی است که جوامع کلم به او اعطا شده^{۲۸} و

کلمات الله هم، با اینکه همه انبیا و اولیا ورثه او هستند؛ ولی نزدیکترین کس به وی علی بن ابی طالب علیه السلام است که سر تمام انبیا می باشد.^{۳۹}

حاصل اینکه این حقیقت جامع و کامل و شامل در این عالم عنصری هم به صور انبیا ظهور می کند و هم به صور اولیا. ظهورش به صور انبیا برای تعلیم احکام و ارشاد بندگان است و ظهورش به صور اولیا، برای آگاهانیدن مردمان به اسرار حق تعالی است.

ابن عربی در این باره می گوید: «بدان که ولایت فلک محیط عام است ولذا منقطع نمی شود. ولایت انبیا عام است؛ اما نبوت تشریح و رسالت منقطع می شود.»^{۳۰}

این نکته شایان توجه است که با ظهور و حضور خاتم الاولیا که نقطه پایان ولایت و آخرین فرد و مظهر انسان کامل است، دوران ولایت نیز تمامت می پذیرد که با ظهور او جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می شود و با رجوعش به ذات الهی که مصدر و مرجع کل است، دور عالم پایان می یابد که او سبب حفظ و استمرار وجود و علت غایی آن است. پس درست آمد که با زوالش از عالم، عالم زایل می شود؛ یعنی همه صور کونی انحلال یافته و به آخرت، یعنی ذات الهی انتقال می یابند.

بنابراین، به نظر ابن عربی، مفهوم ولایت در برگرفته نبوت و رسالت نیز هست. واژه ولی صفت مشبیه به معنای دوست، بزرگ، یاور، سرپرست و متولی امر است. ریشه اش از باب حسب به معنای سرپرستی کردن، کمک کردن، یاری کردن، دوست داشتن، علاقه مند شدن، نزدیک بودن و باران اول بهار است. ولی به عنوان نام مبارک خداوند همان «والی» به معنای سرپرست، مالک، متولی و سرپرست امور است. ابن عربی والی و امام را یکی دانسته و می گوید:

۱۵

ولی کسی است که به امامت و ولایت منصوب شده است. والی را والی خوانند، چون متولی و سرپرست امر است. والی حقیقی خدا است و یا کسی که از ناحیه خدا نصب شده باشد و به حکم خدا عمل کند و اگر چنین نباشد و به حکم خدا عمل نکند، حاکم هوی است: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله»^{۳۱} (=ای داود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا بدر کند.)^{۳۲}

نبی از نظر ابن عربی کسی است که فرشته با وحی از جانب خداوند به سویش می‌آید و آن وحی متضمن شریعتی است که در نفس خود بدان شریعت متعبد می‌باشد و اگر بدان شریعت به غیر خودش مبعوث شود، در آن صورت رسول می‌باشد.^{۳۳}

نبی و رسول از اسماء الله نیستند؛ اما ولی از اسمای الهی است: «ان الله هو الولی الحمید»^{۳۴}؛ لذا نبوت و رسالت منقطع می‌شود و انسان ولی کامل، چون مظهر اسم ولی است، منقطع نمی‌شود. از این رو هیچ‌گاه اجتماع انسانی از انسان کامل خالی نیست، خواه رسول باشد، خواه نبی، خواه وصی و خواه ولی، دیگر غیر آن‌ها که رسالت و نبوت و سفارت تشریحی نداشته باشد.

پس ولی یکی از اسمای الهی است و دلیلش آن است که ولایت یکی از ابعاد حق است. ولی به این مفهوم دقیقاً با رسول و نبی اختلاف می‌یابد؛ چرا که نه نبی و نه رسول، هیچ‌کدام از اسمای الهی نیستند. آنان اسمایی مختص انسان‌ها هستند. ابن عربی می‌گوید: «ولی یکی از اسمای خداست؛ لیکن خدا نه خود را رسول خوانده است و نه نبی؛ درحالی که خود را ولی خوانده و آن را یکی از اسمای خود قرار داده است.^{۳۵}

از آنجاکه ولی نامی مشترک میان خدا و انسان است، هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد که ولایت وجود نداشته باشد. همان‌طور که خداوند ازلی و ابدی است، ولایت نیز ازلی و ابدی است. تا زمانی که حتی یک انسان که دارای آن بالاترین قدرت روحانی باشد که به رتبه ولایت دست یابد، در جهان وجود داشته باشد، ولایت مصون خواهد ماند. البته چنین انسانی در هر عصری قطعاً وجود دارد. در مقابل، نبوت و رسالت به لحاظ تاریخی مشروط به شروطی هست و بر همین اساس به تناوب ظهور یافته و گاه کاملاً ناپدید می‌شوند.^{۳۶}

نکته درخور توجه این است که به نظر ابن عربی، هر پیامبری، از آدم تا آخرین پیامبر، نبوت را از مشکات خاتم النبیین گرفتند؛ اگرچه وجود طینت خاتم به حسب زمان از آن‌ها مؤخر است؛ زیرا حقیقت او موجود بود و انبیا نبوت را از این حقیقت گرفته‌اند که روحانیت اوست. از این رو فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» و انبیای دیگر نبی نبودند، مگر حین

بعث.^{۳۷}

در حقیقت، می‌دانیم که سلسله نبوت به لحاظ تاریخی به محمد ﷺ یعنی آخرین پیامبر مبعوث ختم شده است. پس از محمد ﷺ دیگر پیامبری که مبلغ قوانین مستقیماً برگرفته از آسمان باشد، وجود نخواهد داشت. ابن عربی گفته است:

در محمد ﷺ نبوت و رسالت قطع شده است؛ لذا نبیی مشرع یا مشرّع له بعد از او نیست و این حدیث «لا نبی بعدی» که پیامبر فرمود، پشت اولیاءالله را شکسته است؛ زیرا این حدیث متضمن انقطاع ذوق عبودیت کامل تام است. پس اسم عبودیت که خاص آن باشد، بر ولی اطلاق نمی‌شود؛ زیرا عبد می‌خواهد با سیدش که الله تعالی است، در اسمی مشارک نباشد و خداوند به نبی و رسول نامیده نشد؛ اما به ولی نامیده شد. چنان که فرمود: «الله ولی الذین آمنوا»^{۳۸} و فرمود: «هو الولی الحمید»^{۳۹} (پس ولی در داشتن این اسم با سید خود مشارک است).^{۴۰}

بنابراین، براساس نظر ابن عربی، بعد از محمد ﷺ چیزی جز نبوت عام، یعنی نبوت بدون تشریح که همان ولایت است، وجود نخواهد داشت. وی درباره این مطلب گفته است: «این اسم (ولایت) باقی و جاری است بر بندگان خدا در دنیا و آخرت و بعد از انقطاع نبوت و رسالت، اسمی باقی نمانده است که عبد را از حق تمایز دهد (یعنی رسول و نبی)؛ لیکن خداوند به بندگان لطف داشته و برای ایشان نبوت عامه را که فاقد تشریح است، نگاه داشته است.»^{۴۱}

ابن عربی می‌گوید: «نبوت تعریفی، مطلق نبوت، نبوت عامه و نبوت باطن نیز گفته‌اند پایان نمی‌پذیرد و انقطاع نمی‌یابد؛ بلکه تا قیامت دوام و بقا می‌یابد و به روایتی در دنیا و آخرت پایدار می‌ماند که وحی الهی و انزال ربانی منقطع نمی‌شود.»^{۴۲}

پس اولیای عارف وارث انبیا در معارف و حقایق اند و علمای مجتهد وارث انبیا در تشریح اند به سبب اجتهادشان. پس اولیا ورثه باطن انبیا و علمای ورثه ظاهر انبیا و برای علمای میراث در تشریح نیست، مگر در آن احکامی که اجتهاد کرده‌اند و آنکه هم ولی و هم عالم است، وارث مقام جمیع انبیاست.^{۴۳}

شیخ به دو نوع ولایت قائل است: ولایت عامه که همه مؤمنان از آن برخوردارند؛ زیرا همه آنان از برکت ایمانشان به حق سبحان قریب‌اند و او یاور و مولی امور ایشان است و ولایت خاصه که مخصوص واصلان ارباب سیر و سلوک است و عبارت است از فنای عبد در

حق و قیام عبد با حق؛ یعنی عبد در این مقام از خود رها شده و در حق فانی گشته و با بقای او باقی مانده است.

در عبارات ابن عربی چنین آمده است:

«ولی فوق نبی و رسول است؛ یعنی در شخص واحد، یعنی اینکه این رسول از آن حیث که ولی است، مقام ولایت او اتم است، از آن حیث که نبی و رسول است. نه اینکه ولی تابع رسول اعلای از رسول باشد؛ زیرا هیچ گاه تابع، متبوع خود را در آن چیزی که تابع او است، ادراک نمی‌کند. چه اگر ادراک کند، تابع نمی‌باشد. فافهم.»^{۴۴}

یکی از واژه‌های کلیدی نظریهٔ ابن عربی در ولایت، واژهٔ خاتم است. این واژه در دو نوع عبارت قرار گرفته است:

۱. خاتم الانبیا یا خاتم الرسل.

۲. خاتم الاولیا. نخستین ترکیب، یعنی خاتم الانبیا عموماً در اسلام برای پیامبر اکرم ﷺ به کار می‌رود. این ترکیب غالباً برای تعبیر از این عقیدهٔ مسلمانان به کار می‌رود که پیامبر اسلام، محمد ﷺ به لحاظ تاریخ، آخرین حلقه از سلسلهٔ پیامبران است و مطلقاً امکان ظهور پیامبر معتبری پس از او وجود ندارد.

مقصود ابن عربی از عبارت «خاتم الاولیا» که ابن عربی در هیچ موضوعی چون موضوع ختم ولایت مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید، گاهی خود اوست و گاهی حضرت مهدی عجل الله فرجه و گاهی مردی عرب و گاهی حضرت عیسی ﷺ. از پاره‌ای از عباراتش چنین استفاده می‌شود که او خود مدعی ختم ولایت بوده است؛ مثلاً در این بیت می‌گوید:

انا ختم الولاية دون شك

بورث الهاشمی مع المسيح.^{۴۵}

بعضی از عباراتش دلالت دارد که او حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه را خاتم اولیا می‌دانسته است؛ چنان که در فتوحات در باب معرفت وزرای مهدی ظاهر در آخر الزمان می‌نگارد: «خداوند را خلیفه‌ای است موجود که ظاهر می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌کند و اگر از عمر دنیا نماند، مگر یک روز، خداوند آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول الله ﷺ و جدش

حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. «ابن عربی به دنبال این عبارت، پس از ذکر فضائل حضرت مهدی عجل الله فرجه و وصف اعوان و انصار و شرح شروع و پایان کارش، چنین می‌سراید:

إِلَّا إِنَّ خْتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدٌ
و عَيْنَ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَتَقِيدُ
هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدِ
هُوَ الصَّارِمُ الْمَهْنَدِيُّ حِينَ يَبِيدُ
هُوَ الشَّمْسُ يَجْلُو كُلَّ غَمٍّ وَ ظِلْمَةٍ
هُوَ أَوَّلُ الْوَسْمِيِّ حِينَ يَجُودُ^{۴۶}

بدان که ختم اولیا زنده و شاهد است و جسم امام جهانیان در میان نیست. او سرور مهدی، از خاندان احمد است. شمشیری بر آن است آنگاه که هلاک می‌کند؛ خورشیدی است که هر اندوه و تاریکی را می‌زداید. همچون باران موسمی است، آنگاه که دست کرم می‌گشاید.

او گاهی هم مقام ختم ولایت را از آن مردی از عرب می‌داند که اکرم این قوم است، چنان که بنا به نقل دکتر جهانگیری، او در باب هفتاد و سوم فتوحات می‌نویسد: «و اما ختم ولایت محمدی، آن برای مردی از عرب است که اصلاً و یثاً اکرم این قوم است و امروز زمان ما موجود است در سال پانصد و نود و پنج وی را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیدگان بندگانش پنهان نمود، مشاهده کردم.»^{۴۷}

او گاهی نیز مقام ختم ولایت را از آن حضرت عیسی علیه السلام می‌داند. او در این باره می‌گوید:

همانا وقتی که عیسی علیه السلام نازل شد، حکم نمی‌کند مگر با شریعت محمد صلی الله علیه و آله و او خاتم اولیاست و از شرف محمد صلی الله علیه و آله است که خداوند ولایت امتش و ولایت مطلقه را با نبی رسول مکرمی ختم فرموده است. پس وی را در روز قیامت دو حشر است که با رسل به عنوان رسول محشور می‌شود و با ما به عنوان ولی و تابع

محمد صلی الله علیه و آله.^{۴۸}

همان طوری که ملاحظه شد، کلام و عبارات ابن عربی در این خصوص مضطرب و پریشان و بلکه متضاد است. بعضی از تابعان و شارحان وی کوشیده‌اند تا به نحوی عباراتش را به هم

نزدیک سازند که ما در این مسئله وارد بحث نمی‌شویم و به همین مقدار درباره انسان کامل از دیدگاه ابن عربی بسنده می‌کنیم.

۲,۲. مصادیق انسان کامل و رابطه آن با ولایت و نبوت از منظر امام خمینی

حضرت امام به تفصیل درباره این مطلب بحث کرده است. در اینجا به فرازهایی از کلام او در شرح دعای سحر اشاره می‌شود:

با رسیدن به این مرتبه، مراتب سیر و ترقی پایان می‌پذیرد و این آخرین مرتبه سیر الی‌الله است و سفر چهارم است که عبارت است از بقای بعد از فنا، پس از استهلاک تام سالک؛ زیرا حفظ نمودن حضرات و ماندن در مقام جمع و تفصیل و وحدت و کثرت از بالاترین مراتب انسانیت است و از تمام‌ترین مراحل سیر و سلوک است. و حقیقت این مقام برای هیچ کس از اهل سلوک و اصحاب معرفت اتفاق نیفتاده، مگر از برای پیغمبر اکرم و رسول مکرم ما و اولیای آن حضرت که از مشکات او علم و معرفت را اقتباس نموده‌اند و مصباح ذات و صفاتش چراغ راه سلوک آنان بوده است.^{۴۹}

اسم اعظم به حسب حقیقت عینی، همان انسان کامل است که خلیفه‌الله در دو جهان است و او حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است.^{۵۰} و تعین اسم جامع و صورت آن، عبارت از عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است... انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است. چنانچه به این معنا در کتاب و سنت [اشاره] بسیار شده است: قال تعالی: «و علم آدم الاسماء کلها».^{۵۱} در حدیث شریف کافی حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرماید: «نحن وجه الله... و این وجه الله همان نوری است که در آیه شریفه فرماید: «الله نور السموات و الارض»^{۵۲}

و جناب باقرالعلوم علیه السلام فرماید به ابو خالد کابلی در حدیث شریف کافی: «هم (ای الائمه) و الله نور الله الذی انزل و هم و الله فی السموات و الارض» (=ایشان امامان)، به خدا سوگند، همان نور خدایند که فرو فرستاده است و ایشان، به خدا سوگند، نور خدا در آسمان‌ها و زمین‌اند.^{۵۳}

و بالجمله، انسان کامل که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است، بزرگ‌ترین آیات و مظاهر اسما و صفات حق و مثل و آیت حق تعالی است.^{۵۴}

امام خمینی رحمه‌الله نیز درباره پیغمبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله که کامل‌ترین انسان کامل است، گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان کاملی است که در رأس مخروطه این عالم واقع است. ذات

مقدس حق تعالی که غیب است و درعین حال ظاهر است و مستجمع همه کمال به طور غیرمتناهی است، در رسول اکرم متجلی است به تمام اسما و صفات.^{۵۵}

بنابراین، انسان کامل یا نبی است یا ولی و برای هر کدام از ولایت و نبوت دو اعتبار است: یکی اعتبار عام و مطلقه و دیگری اعتبار خاص و مقیده. نبوت عام عبارت است از نبوت حقیقی که همیشه بوده و خواهد بود و صاحب چنین مقامی قطب الاقطاب و آدم حقیقی است. پیامبر گرامی اسلام به این حقیقت چنین اشاره دارد: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین».^{۵۶}

باطن این نبوت مطلقه ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، ولایت مطلقه است که از ازل تا ابد جریان خواهد داشت. این مسئله را پیامبر اکرم اسلام چنین اشاره کرده‌اند: «انا و علی من نور واحد» خود مولا علی علیه السلام در این باره فرمود: «كنت ولیا و آدم بین الماء و الطین». بنابراین، همان طور که نبوت همه انبیا پرتوی از نبوت مطلقه اوست. ولایت همه اولیای الهی نیز جلوه‌ای از ولایت مطلقه اوست.

پس، نبوت مقیده با پیامبر اسلام پایان یافت؛ اما نبوت عام یا مطلقه ادامه دارد و طبق دیدگاه امام خمینی، انسان کامل که حقیقت محمدی است، اولین و کامل‌ترین مظهر آن در عالم، وجود مقدس ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. از باب تعدد مظاهر، بعد از پیامبر اکرم، ائمه معصوم و حضرت زهرا علیها السلام مصادیق حقیقی و بارز انسان کامل هستند.

شاید ذکر این نکته خالی از فایده نیست که از نظر امام خمینی صاحب ولایت مطلقه، پیامبر اکرم اسلام صلی الله علیه و آله است و صاحب خاتم ولایت، حضرت مهدی عجل الله فرجه امام خمینی درباره صاحب ولایت مطلقه بودن حضرت خاتم گفته است: «...پس، آن قلب تقی نقی احمدی احدی جمعی محمدی است که حق تعالی به جمیع شئون ذاتیه و صفاتیه و اسمائیه و افعالیه بر آن تجلی نموده، دارای ختم نبوت و ولایت مطلقه است.»^{۵۷}

بنابراین، اگر نبوت را به صورت خطی مستدیر فرض کنیم، هریک از انبیا مظهر صفتی از صفات حقیقت نبوت هستند و تکامل اجزای دایره نبوت به نقطه اخیر آن، یعنی وجود خاتم انبیاست که مظهر همه صفات این دایره است. چون ولایت اولیا تابع نبوت انبیاست، ولایت نیز حقیقت گسترده‌ای است که شامل هر نبی و ولی می‌شود. بعد از ختم نبوت، ظهور ولایت است که ظهور کامل آن به خاتم ولایت خواهد بود؛ چون کمال حقیقت دایره در نقطه اخیر

به‌ظهور می‌رسد. خاتم اولیا، امام‌مهدی عجل‌الله‌فرجه خواهد بود. در زمان آن حضرت، دور عالم به کمال رسیده و حقایق اسرار الهی به‌صورت کامل ظاهر می‌شود. از آنجاکه میان خاتم ولایت و خاتم نبوت، نسبت تام و کامل وجود دارد و حقیقت خاتم اولیا، همان حقیقت و باطن نبوت خاتم است، پس از باب «الولد سر ابیه» خاتم اولیا، همانند خاتم انبیا مظهر اسم‌الرحمان و رحمت برای عالمیان است.

۳. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف اساسی این مقاله این بوده است که ساحت نظری انسان کامل با تأکید بر دیدگاه ابن عربی و امام‌خمینی رحمه‌الله بررسی و تحلیل شود. بدین ترتیب، شیخ ابن عربی حقیقت انسان کامل را کون جامع، روح عالم و آینه تمام‌نمای هستی دانسته است و انسان کامل را خلیفه الهی نامیده است که خدای سبحان به واسطه او به سوی عالم خلقت نظر کرده و آن‌ها را مشمول رحمت خود کرده است. به نظر او، نسبت انسان کامل به حق، مانند نسبت مردمک چشم است به چشم و نسبتش به عالم، مانند نسبت فصّ خاتم به خاتم است. او انسان کامل را حافظ و خزانه‌دار اسرار الهی دانسته است. ابن عربی هم معتقد است که انسان کامل مظهر اسم اعظم الله هست و نخستین تعین از حق را این اسم می‌داند؛ بنابراین او انسان کامل را مجلای اسم الهی دانسته است.

همانگ با نظریه ابن عربی، از نظر امام‌خمینی رحمه‌الله حقیقت انسان کامل همانند آینه‌ای حق‌نماست که خدای سبحان، ذات خود را در آن مشاهده می‌کند و آینه شهود تمام عالم هستی نیز است. از نظر او، انسان کامل مانند آینه‌ای است که دو چهره دارد: در یک چهره آن اسما و صفات خدا ظهور می‌کند و خدای سبحان خود را در آینه حق‌نمای او شهود می‌کند و در چهره دیگر آن، عالم هستی را با تمام اوصاف و کمالات وجودی نشان می‌دهد.

او هم معتقد است که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است و این اسم مبدأ ظهور جمیع اسماست و انسان کامل مظهر این اسم است؛ لذا از این لحاظ، در دیدگاه این دو عارف درباب تعریف و حقیقت انسان کامل تفاوتی وجود ندارد.

دربارۀ جایگاه انسان کامل در نظام هستی، چون ابن عربی، انسان کامل کسی است که به ذات خود دلالت بر پروردگارش را دانسته است، انسان کامل را تاج ملک و سلطنت عالم کون می‌داند و

چنین کسی را جز انسان کامل نمی‌شناسد. بنابراین او معتقد است که چنین موجود شایسته‌ی خلافت الهی را داراست که دارای دو جهت است: ۱. خلافت از جانب حق؛ ۲. خلافت بر خلق. او نیز انسان کامل را دارای صورت عالم و حق می‌داند و بر مجموع عالم برتری یافت و سرانجام، حق، انسان کامل را، رونوشت همه‌ی عالم قرار داد و نمی‌توان حقیقتی در عالم یافت که در انسان کامل وجود نداشته باشد.

از نظر امام، در میان موجودات عالم هستی، تنها انسان کامل می‌تواند به منزلتی نائل آید که بتواند به مقام خلافت الهی بار یابد. ملائک در مقام معینی قرار دارند و نتوانسته‌اند از آن بالاتر روند؛ لذا جامعه‌ی خلافت الهی از قامت آن‌ها بلندتر است. برخلاف انسان کامل که در هیچ مقامی توقف ندارد؛ بدین سبب جامعه‌ی زرین خلافت الهی برای قامت بلند او دوخته شده است.

همچنین به نظر او، انسان کامل در عالم هستی محل مشیت مطلقه‌ی الهی است؛ یعنی انسان کامل، صاحب مقام مشیت مطلقه است که موجودات به واسطه‌ی آن ظهور یافته‌اند و حقایق و ذوات بدان محقق شده‌اند. او معتقد است اسم اعظم الله همان مشیت است و مشیت ریسمان محکمی است میان آسمان الهیت و زمین‌های خلقی و کسی که افقش با افق مشیت یکی است، سبب متصل میان آسمان و زمین و به واسطه‌ی او خداوند وجود را آغاز کرده و با او ختم خواهد کرد و اوست حقیقت محمدیه و علویه و اوست خلیفه‌ی الله بر اعیان ماهیات و اوست مقام واحدیت مطلقه و اضافه‌ی اشراقیه‌ای که زمین‌های تاریک را روشن کرده است.

به نظر ابن عربی، ضرورت انسان کامل در نظام هستی به سبب کمال استجلای حق سبحان از آن اوست. او با مثال آینه، آن را تبیین فرمود که چون حق خواست کمال اسمایی خود را جلوه کند تا خود را در آن مشاهده کند، عالم ایجاد شد؛ ولی کمال این استجلا تحقق نخواهد یافت مگر در انسان کامل؛ زیرا تنها اوست که می‌تواند مظهر جامع جمیع اسما و صفات حق باشد.

حضرت امام‌رحمه‌الله وجود انسان کامل را پیش از موجودات دیگر، برای نشان دادن اسما و صفات الهی ضروری می‌داند و معتقد است که تنها کامل است که می‌تواند مظهر اسم اعظم جامع الهی واقع شود.

در دیدگاه امام خمینی، وجود انسان کامل قبل از هر چیز دیگر موجود است؛ زیرا تنها اوست که می‌تواند مظهر اسم اعظم الهی واقع شود. چنان که در مظهر اسم رحمان، رحمت غلبه دارد و بر سایر مظاهر لطفیه و جمالیه فراگیر بوده و حاکم بر آن‌هاست؛ به همین ترتیب

نیز، مظهر مالک درمقایسه با مظاهر قهریه، همین جایگاه را دارد. بنابراین، به حکم قضای الهی، وجود خلیفه‌ای که جامع جمیع حقایق اسمای الهی است، ضروری است تا این خلیفه مظهر اسم اعظم الله شود. تنها انسان کامل است که می‌تواند تمام مظهریت حق سبحان را جمع کند؛ چون نشئه او از جمعیت و اعتدال کمالات گسترده برخوردار است.

از منظر ابن عربی، با ظهور شخص محمد عربی که اکمل و افضل انبیا و رسل و خاتم انبیا و رسل است و دین و شریعتش ناسخ جمیع ادیان و شرایع است، نبوت انقطاع پذیرفته و خاتمه یافته است که نبوت بعد خلقی نبی و در نتیجه انقطاع پذیر است؛ اما از حیث مرتبه ولایت محمدی که جهتی است الهی و در نتیجه دائم و باقی، به صورت اولیا ظاهر می‌شود و این ظهور تا قیامت دوام و بقا می‌یابد.

ابن عربی در هیچ موضوعی چون موضوع ختم ولایت، مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید. به باور او، ختم ولایت گاهی خود اوست و گاهی حضرت مهدی عجل الله فرجه و گاهی مردی از عرب و گاهی حضرت عیسی علیه السلام است؛ ولی امام خمینی صاحب خاتم ولایت را تنها حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌داند؛ گرچه ختم ولایت کلی او ختم ولایت کلی به تبعیت از ختم ولایت کلی حضرت ختمی مرتبت است.

امام خمینی رحمه الله هم بزرگ‌ترین و بارزترین مصداق انسان کامل را رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام دانسته است و در عصر ما، حضرت مهدی عجل الله فرجه مصداق آن است. همچنین ایشان معتقد است که حضرت فاطمه علیها السلام مصداق بارز انسان کامل است.

از آنچه در تمام این نوشتار درباره تعریف، جایگاه، ضرورت، ادله و مصادیق انسان کامل بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که در اصل مطلب، دیدگاه ابن عربی و امام خمینی رحمه الله مشترک است و در این نوشتار نیز به خوبی می‌توان استنباط کرد که به یقین واژه انسان کامل، تعبیر دیگری از انسان معصوم است؛ زیرا اوصاف و کمالاتی وجودی که برای انسان کامل مطرح شده است، هرگز در غیرانسان معصوم امکان تحقق ندارد و اساساً باید گفت که انسان کامل، بدون عصمت علمی و عملی امکان پذیر نیست؛ زیرا انسان غیرمعصوم، هر قدر به بلندترین قله کمالات انسانی رسیده باشد، با یک لغزش علمی یا عملی، از آسمان کمال سقوط می‌کند.

بنابراین، انسان کامل همان انسان معصوم خواهد بود و غیر از پیامبران الهی و اوصیای برحق آن‌ها، انسان کاملی وجود نخواهد داشت. شاید به این دلیل بود که شیخ ابن عربی، واضع

اصطلاح انسان کامل، این تعبیر را در فصّ آدمی عنوان کرده و بعد از آن، ۲۷ حکمت را به نام ۲۷ کلمهٔ حق و نبی الهی به عنوان انسان کامل بیان کرده است. در نوشته‌های امام خمینی رحمه الله نیز، البته به طور واضح‌تر، می‌بینیم که مصادیق انسان کامل منحصر به انبیا و ائمهٔ معصوم علیهم‌السلام تعبیر شده است.

۱. محی‌الدین ابن عربی، فصوص الحکم، با تعلیقات ابوالاعلیٰ عفیفی، ج ۲، تهران: الزهراء، ۱۳۷۹، ص ۴۸.
۲. ابن عربی، الفتوحات المکیه، باب ۷، ج ۱، بیروت: دار التراث العربی، ۱۴۱۸، ص ۱۷۴.
۳. روح‌الله خمینی، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، ج ۲، پاسدار اسلام، ۱۴۱۰، ص ۵۹ و ۶۰.
۴. همان، ص ۶۰.
۵. همانا پروردگار من به راه راست است، هود، ۵۶.
۶. فاتحه، ۵.
۷. فاتحه، ۶.
۸. روح‌الله خمینی، شرح چهل حدیث، ج ۷، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۵۳۱.
۹. طه، ۴۱.
۱۰. طه، ۱۳.
۱۱. روح‌الله خمینی، آداب الصلاة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰، ص ۲۶۲.
۱۲. روح‌الله خمینی، شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، ج ۳، تهران: فیض کاشانی، ۱۳۸۴، ص ۷.
۱۳. انعام، ۵۹.
۱۴. نک: روح‌الله خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵ و ۶۳۴.
۱۵. روح‌الله خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۶. همان، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.
۱۷. همان، ص ۱۴۰.
۱۸. روح‌الله خمینی، سر الصلاة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۹، ص ۳-۴.
۱۹. روح‌الله خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية، با مقدمه جلال‌الدین آشتیانی، ج ۵، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴، ص ۳۵.
۲۰. همان، ص ۸۴.
۲۱. روح‌الله خمینی، التعلیقہ علی الفوائد الرضویه، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹.
۲۲. غاشیه، ۲۵.
۲۳. روح‌الله خمینی، آداب الصلاة، ص ۲۶۳.
۲۴. نور، ۳۵.

٢٥. «ثمَّ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ تَجَلَّى بِنُورِهِ إِلَى ذَلِكَ الْهَيْبَاءِ وَيَسْمُونَهُ أَصْحَابَ الْأَفْكَارِ الْهَيُولَى الْكُلِّ وَالْعَالَمِ كُلِّ فِيهِ بِالْقُوَّةِ وَالصَّلَاحِيهِ فَقَبِلَ مِنْهُ تَعَالَى كُلَّ شَيْءٍ فِي ذَلِكَ الْهَيْبَاءِ عَلَى حَسَبِ قُوَّتِهِ وَاسْتِعْدَادِهِ كَمَا تَقْبَلُ زَوَايَا الْبَيْتِ نُورَ السَّرَاجِ وَعَلَى قَدْرِ قَرْبِهِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ يَشْتَدُّ ضَوْؤُهُ وَقَبُولُهُ. قَالَ تَعَالَى: «مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتُهُ مُصْبِحًا» فَشَبَّهَ نُورَهُ بِالْمُصْبِحِ فَلَمْ يَكُنْ أَقْرَبَ إِلَيْهِ قَبُولًا فِي ذَلِكَ الْهَيْبَاءِ إِلَّا حَقِيقَتَهُ مُحَمَّدًا (ص) الْمَسْمُومَ بِالْعَقْلِ، فَكَانَ سَيِّدَ الْعَالَمِ بِأَسْرِهِ، وَأَوَّلَ ظَاهِرٍ فِي الْوُجُودِ، فَكَانَ وَجُودُهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ الْإِلَهِيِّ وَمِنْ الْهَيْبَاءِ وَمِنْ الْحَقِيقَةِ الْكُلِّيَّةِ وَفِي الْهَيْبَاءِ وَجَدَ عَيْنَهُ وَعَيْنَ الْعَالَمِ مِنْ تَجَلِّيهِ وَأَقْرَبَ النَّاسَ إِلَيْهِ عَلَى بَنِي طَالِبٍ وَأَسْرَارِ الْإِنْبِيَاءِ أَجْمَعِينَ، مَحْيَ الدِّينِ ابْنِ عَرَبِيٍّ، الْفَتْوحَاتِ الْمَكِّيَّةِ، ج ١، ص ١٦٩.

٢٦. همان، ص ١٩٦.

٢٧. همان، ج ٣، ص ٤٩٧.

٢٨. همان، ج ١، ص ١٩٠.

٢٩. واعلم أنَّ الْوَلَايَةَ هِيَ الْفَلَكَ الْمَحِيطُ الْعَامُ وَلِهَذَا لَمْ تَنْقَطِعْ وَلَهَا الْإِنْبَاءُ الْعَامُ. وَأَمَّا نُبُوَّةُ التَّشْرِيعِ وَالرِّسَالَةِ فَمَنْقَطَعَةٌ، همان، ص ١٦.

٣٠. محي الدين ابن عربي، فصوص الحكم، ص ١٣٤.

٣١. ص. ٢٦.

٣٢. محي الدين ابن عربي، كشف المعنى عن سرِّ أسماء الله الحسنى، ترجمه و شرح زمانى قمشه‌اى، قم: مطبوعات دينى، ١٣٨٣ ص ١٢٦.

٣٣. محي الدين ابن عربي، الفتوحات المكيه، ج ١، ص ٢٠٣.

٣٤. شورى، ٢٨.

٣٥. محي الدين ابن عربي، فصوص الحكم، ص ١٣.

٣٦. نك: ابن عربي، فصوص الحكم، ص ٦٢.

٣٧. نك: همان، ص ٦٣ و ٦٤.

٣٨. بقره، ٢٥٥.

٣٩. شورى، ٢٨.

٤٠. نك: ابن عربي، فصوص الحكم، ص ١٣٤ تا ١٣٥.

٤١. همان، ص ١٣٥.

٤٢. محي الدين ابن عربي، الفتوحات المكيه، ج ٣، ص ٢٧٨.

٤٣. محمد داوود قيصري، شرح فصوص الحكم، تهران: علمى و فرهنگى، ١٣٧٥، ص ٨٣٥.

٤٤. محي الدين ابن عربي، فصوص الحكم، ص ١٣.

٤٥. محي الدين ابن عربي، الفتوحات المكيه، ج ١، ص ٣١١.

٤٦. همان، ج ٣، ص ٣١٩.

-
۴۷. محسن جهانگیری، محی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ج ۵، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۷۳.
۴۸. محی‌الدین ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۲۰۳.
۴۹. روح‌الله خمینی، شرح دعای سحر، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.
۵۰. روح‌الله خمینی، شرح دعای سحر، ص ۷۷.
۵۱. بقره، ۳۱.
۵۲. نور، ۳۶.
۵۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، بنیاد رسالت، ۱۳۶۴، ص ۱۹۴.
۵۴. روح‌الله خمینی، شرح جهل حدیث، ص ۶۳۵ تا ۶۳۶.
۵۵. روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۴۲۱.
۵۶. ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللتالی، به تحقیق مجتبی عراقی، قم: سیدالشهدا، ۱۴۰۳.
۵۷. روح‌الله خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۸۳.